



اسوه‌های بشریت

(۷)

امام کاظم

علیه السلام

هفتمین امام شیعه امامیه، حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) است که مسلمانان بخصوص شیعیان، او را به دلیل حلم و بردباری در برابر معاندین و فرونشاندن غیظ و خشم خویش در مقابل دشمنان لقب کاظم داده‌اند، تولد او به سال ۱۲۸ هـ. ق در آبواء — منطقه‌ای حد فاصل بین مکه و مدینه — و شهادت ایشان در بیست و پنجم رجب سال ۱۸۳ هـ. ق در بغداد در زندان حاکم ستمگر عباسی، هارون الرشید، صورت گرفته است، امام کاظم (علیه السلام) پس از شهادت پدر بزرگوارش در سال ۴۸ هـ. ق، رهبری شیعیان را بر عهده گرفته و عمر شریف خود را در مدینه و بغداد گذرانده است، در میان شخصیت‌های علوی موجود در عصر آن حضرت، کسی را توان برابری با وی نبوده و از نظر علم و تقوی و زهد و عبادت سرآمد روزگار خویش بشمار می‌آمد.

شیخ مفید درباره آن حضرت می‌گوید:

كَانَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَام) أَعْبَدَ أَهْلَ زَمَانِهِ وَأَفْقَهُهُمْ وَأَسْخَاهُمْ كَفَاءً وَأَكْرَمَهُمْ

۱- رک، مناقب ج ۳۸۲/۲ ارشاد/ ۲۷۹، عمدة الطالب/ ۱۹۶، الصواعق المحرقة/ ۲۰۳،
جهاد الشيعة/ ۲۵۱.

نفساً ۲.

ابوالحسن موسی (ع) پارساترین و فقیه‌ترین و سخی‌ترین و با شخصیت‌ترین اهل زمان خود بود.

شیخ طبرسی می‌نویسد:

كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحْفَظَ النَّاسِ لِكِتَابِ اللَّهِ... وَكَانَ النَّاسُ بِالْمَدِينَةِ يُسَمُّونَهُ زَيْنَ الْمُجْتَهِدِينَ.^۳

آن حضرت حافظ‌ترین مردم به کتاب خدا بود... و مردم مدینه او را زینت عبادت‌کنندگان می‌نامیدند.

و ابن ابی الحدید درباره آن حضرت چنین می‌نویسد:

جَمَعَ مِنَ الْفَقْهِ وَالَّذِينَ وَالنُّسُكِ وَالْحِلْمِ وَالصَّبْرِ.^۴

فقاہت، دیانت، پرهیزکاری و بردباری و شکیبائی، همه در آن حضرت جمع بود.

یعقوبی، مورخ شهر درباره وی می‌نویسد:

وَكَانَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عِبَادَةً.^۵

موسی بن جعفر (ع) عابدترین مردم زمان خود بوده است.

و در شذرات الذهب آمده: كَانَ صَالِحاً عَابِداً جَوَاداً حَلِيماً كَبِيراً الْقَدْرِ.

آن حضرت از صلحاء و عباد و سخاوتمندان و بردباران روزگار و دارای شخصیتی بس بزرگ بوده است.

و از قول ابوحاتم نقل می‌کند: يَقَعُ إِمَامٌ مِنْ أَيْمَةِ الْمُسْلِمِينَ.^۶

یافعی می‌گوید: كَانَ صَالِحاً عَابِداً جَوَاداً حَلِيماً... وَكَانَ تَسْحِياً.^۷

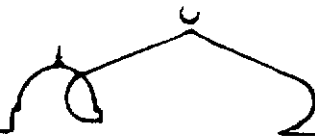
یحیی بن حسن بن جعفر، نسب‌شناس مشهور درباره آن حضرت چنین نوشته:

كَانَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ يُدْعَى الْعَبْدَ الصَّالِحَ مِنْ عِبَادَتِهِ وَاجْتِهَادِهِ.^۸

موسی بن جعفر (ع) به علت عبادت و اجتهادش، عبد صالح خوانده می‌شد.

.....

- | | |
|----------------------------|--------------------------------------|
| ۱- شذرات الذهب ج ۱/ ۳۰۴. | ۲- ارشاد/ ۲۷۷. |
| ۳- مرآت الجنان ج ۱۰/ ۳۹۴. | ۳- اعلام الوری/ ۲۹۸. |
| ۴- تهذیب التهذیب ج ۱/ ۳۳۹. | ۴- شرح نهج البلاغه ج ۱۵/ ۲۷۳. |
| | ۵- تاریخ یعقوبی ج ۲/ ۴۱۴، ط دارصادر. |



این جملات، نمونه‌های اندکی است از آنچه مورّخین و محدّثین شیعه و سنی، آن حضرت را با آن توصیف کرده‌اند و استاد عطاردی جملات زیادی از این قبیل را در کتاب گرانهای خود مُسند الامام کاظم آورده است.

آنچه از سجایای امام، بیشتر از همه قابل توجه بوده، کرم و سخاوت آن حضرت است که ضرب المثل بوده است، ابن عتّبه در این رابطه می‌نویسد:

وَقِي كَيْسِهِ صُرَّرَ مِنَ الدَّرَاهِمِ فَبَغَطِي مَنْ لَقِيَهُ وَمَنْ آرَادَ بَرَّهُ وَكَانَ يُضْرَبُ الْمَثَلُ بِصُرَّةِ مُوسَى.^۹

همواره نزد او کیسه‌هایی از زر بود و به هر کسی که می‌رسید و یا به هر کسی که به احسان آن حضرت چشم داشت از آنها می‌بخشید بطوری که کیسه‌های زر او ضرب المثل شده بود. سخاوت امام حتی شامل کسانی می‌شد که به آزار و اذیت او می‌پرداختند، در این زمینه ابن خلّکان از قول خطیب، چنین نقل می‌کند:

وَكَانَ سَخِيًّا كَرِيمًا وَكَانَ يَتْلُمُهُ عَنِي الرَّجُلُ أَنَّهُ يُؤْذِيهِ فَيَنْتَمُ إِلَيْهِ بِصُرَّةٍ فِيهَا أَلْفٌ دِينَارٍ وَكَانَ بَصْرًا الصُّرَّةَ تَلْتَمِئًا وَدِينَارٍ وَأَرْبَعِيًا دِينَارٍ وَمَاتَنِي دِينَارٌ ثُمَّ يُقَسِّمُهَا بِالْمَدِينَةِ^{۱۰} فَكَانَتْ صِرَارًا مُوسَى مَثَلًا.^{۱۱}

او چنان بزرگووار و سخاوتمند بود که وقتی به وی اطلاع می‌دادند فردی در صدد اذیت شماست، کیسه زری که حاوی هزار دینار بود برای او می‌فرستاد، او همیشه زرها را در کیسه‌های سیصد و چهارصد و دوست دیناری می‌گذاشت و میان اهل مدینه تقسیم می‌کرد و کیسه‌های زروی معروف بود.

ابوالفرّج اصفهانی در رابطه با بخشش آن حضرت به کسانی که به آزار او می‌پرداختند روایت مفصّلی آورده است که جداً آدمی را به شگفتی و ا می‌دارد.^{۱۲}

ذَهَبِي، رجالی مشهور درباره امام کاظم (ع) می‌نویسد:
وَقَدْ كَانَ مُوسَى مِنْ أَجْوَادِ الْحُكَمَاءِ وَمِنْ الْعُبَادِ الْأَتْقِيَاءِ.^{۱۳}

۹- عمدة الطالب / ۱۹۶.

۱۰ و ۱۱- تاریخ بغداد ج ۱۳ / ۲۷، وفيات الاعيان ج ۵ / ۳۰۸.

۱۲- مقاتل الطالبين / ۳۳۲.

۱۳- میزان الاعتدال ج ۴ / ۲۰۱.

موسی بن جعفر از سخاوتمندان حکما و از پرهیزگاران عبادت کنندگان بود.

از جمله خصائص دیگر آن حضرت زهد و عبادت وی بود، حضرتش سالهای متمادی در زندان بسر برده و در تمام این مدت به عبادت خدا مشغول بود، بطوری که بسیاری از زندانبانان او تحت تأثیر قرار گرفته و از نگهداری امام بدان صورت خودداری می کردند.^{۱۴}

هارون درباره آن حضرت به ربیع گفت: **أَمَا إِنَّ هَذَا مِنْ زُهْبَانِ بَنِي هَاشِمٍ** (این مرد از آن جمله از مردان بنی هاشم است که از دنیا گذشته است) ربیع می گوید: به هارون گفتم پس چرا او را زندانی کرده ای، او در پاسخ گفت: **هَيْهَاتَ لِأَبْنَدٍ مِنْ ذَلِكَ** (هرگز، چاره ای جز این نیست).^{۱۵}

ابن الوردی از مورخین قرن هفتم روایت مستندی درباره کثرت عبادت آن حضرت آورده است.^{۱۶}

به دلیل همین سجایای پاک اخلاقی وی بود که پیش مردم، محبوبیت فراوانی داشته و درباره او به کرامات فراوانی قائل بودند، ابن الجوزی در این زمینه روایتی آورده که ابن حجر هیتمی نیز آن را روایت کرده، مضمون روایت این است:

شقیق بلخی در سال ۱۴۹ در سفر حج به امام برخورد، و چندین بار سعی کرد مطالبی از آن حضرت بپرسد که هر بار امام با خواندن آیه ای مافی الضمیر او را بر ملا کرد.^{۱۷}

مشکل امامت پس از امام صادق (علیه السلام)

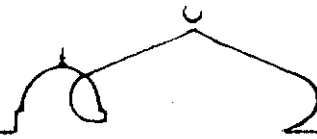
اختلافی که معمولاً میان شیعیان پدید می آمد ناشی از تعیین امامت امام بعدی بود، گاهی بنا به دلایل سیاسی از جمله به دلیل وحشتی که از حاکمیت عباسیان وجود

۱۴- مقاتل الطالبیین / ۳۳۲.

۱۵- عیون اخبار الرضا ج ۱ / ۳۶.

۱۶- تمة المختصر ج ۱ / ۲۱۰ . مستند الامام الکاظم ج ۱ / ۴۲ . زهرالاداب ج ۱ / ۱۳۳ . ارشاد، ۲۸۱.

۱۷- صفة الصفوة ج ۲ / ۱۰۳ . الصواعق المحرقة / ۲۰۴.



داشت، امام برای بسیاری از شیعیان خود ناشناخته می ماند، زیرا امکان آن بود که اگر به صورت صریح، امامت امامی لورفته باشد از ناحیه خلفا تحت فشار قرار گیرد، شدت اختلاف منصور در مورد علویان بخصوص امام صادق (علیه السلام) — که عظمت فراوانی در جامعه کسب کرده بود — باعث شد تا سردرگمی خاصی میان برخی از شیعیان در رابطه با رهبری آینده، بوجود آید و دعوت و جذب شیعیان آن حضرت از طرف بعضی از فرزندان امام صادق (ع) — که به ناحق داعیه امامت داشتند — و بهره گیری آنان از این فرصت، مزید بر علت می شد، پراکندگی شیعیان نیز خود مشکل دیگری بود زیرا آنها در شهرهای دور و نزدیک زندگی می کردند و کسب اطمینان در مورد امام واقعی برای آنان کار مشکلی بود، امام صادق (علیه السلام) برای اینکه جانشینش مشخص نشود، علاوه بر دو فرزند خود امام کاظم (ع) و عبدالله، منصور عباسی را نیز وصی خود قرار داد.^{۱۸}

این عوامل دست به دست هم داده و در ایجاد انشعاب میان شیعیان پس از شهادت هر امامی تأثیر زیادی به جای می گذاشت بر همین روال این انشعاب پس از رحلت امام صادق (ع) نیز رخ داد، بطوری که یکی از اصحاب امام کاظم (ع) با توجه به اینکه: **ذَهَبَ النَّاسُ بَعْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) تَمِينًا وَشِمَالًا**^{۱۹} در مورد جانشین آن حضرت نیز سؤال کرد.

نکته دیگری بخصوص در زمان امام صادق (ع) وجود داشت که سودجویانی از آن استفاده کردند و آن، مسئله اسماعیل بن جعفر بن محمد (ع) بود از آنجا که او فرزند بزرگتر امام صادق (ع) بود، بسیاری از شیعیان گمان می کردند که رهبری آینده شیعه از آن او خواهد بود، ولی او در حیات پدر وفات کرد و بطوری که در روایات آمده، امام صادق (ع) اصرار داشت که شیعیان به مرگ او یقین داشته باشند، با این حال عده ای پس از آن حضرت با داعیه مهدویت اسماعیل و یا بهانه های دیگر، فرقه ای بنام باطنیه یا اسماعیلیه و یا اسامی دیگر، در شیعه بوجود آوردند، در مورد اسماعیل نکته مهم این است که مطرح شدن او به عنوان رهبر و امام شیعیان پس از پدر، جنبه سیاسی داشته و احیاناً بزرگتر بودن او نیز در این امر مؤثر بوده است، بخصوص که امام صادق (ع) تا آخرین

۱۸ — الخرائج / ۲۹۳. مستند الامام کاظم ج ۱ / ۳۹۰.

۱۹ — عیون اخبار الرضا ج ۱ / ۳۱.

روزهای زندگی از تعیین صریح جانشین خودداری می فرمود.

البته روایاتی وجود دارد که امام کاظم (ع) از ابتدا برای برخی از خواص شیعه به عنوان جانشین پدر خود معین شده بود.^{۲۰}

این روایات از طرق مختلف نقل شده است، علاوه بر این حدیث لوح نیز در رابطه با ذکر اسامی معصومین مؤید این مطلب است با این حال به دلایلی که ذکر شد اسماعیل در زمان پدر خود به گونه ای مطرح شده بود که شبهه جانشینی و امامت او در میان برخی از شیعیان وجود داشت.

به عنوان نمونه در روایتی از فیض^{۲۱} آمده است که روزی نزد امام صادق (ع) بوده و آن حضرت در ضمن برخوردی که پیش آمد به وی تصریح می فرمایند که اسماعیل جانشین او نیست، فیض می گوید: عرض کردم: ما شکی نداشتیم که مردم (شیعه) پس از شما به سراغ او خواهند رفت، آنگاه در ادامه روایت آمده که امام، فرزندش موسی را به عنوان جانشین خود به وی معرفی فرمود.^{۲۲}

طبری از اسحاق بن عمار صیّرفی آورده که نزد امام صادق (ع) اشاره به امامت اسماعیل پس از آن حضرت نمودم و امام انکار فرمودند.^{۲۳}

در روایت دیگری آمده ولید بن صُبیح به امام صادق (ع) عرض کرد: عبدالجلیل به من گفته که شما اسماعیل را وصی خود قرار داده اید، امام این مطلب را انکار کرده و امام کاظم را به او معرفی فرمود.^{۲۴}

به همین دلیل بود که امام صادق (ع) پس از آنکه اسماعیل فوت کرد اصرار داشت که شیعیان، مرگ او را با اطمینان خاطر بپذیرند زیرا تصور زنده بودن وی با توجه به سوابق اعتقاد به مهدویت — که در میان برخی از غلات شیعه ترویج شده بود — خطر پیدایش فرقه جدیدی در میان شیعه را به دنبال داشت و اصرار امام صادق (ع) بر مرگ اسماعیل هم با توجه به این مسئله و به منظور جلوگیری از این خطر بود.

در روایتی از زراره نقل شده که در خانه امام صادق (ع) بودم که حضرت به من

.....

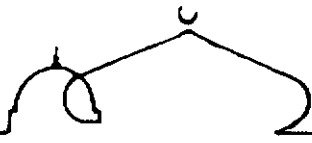
۲۳ — همان، ص ۳۲۶.

۲۰ — کافی ج ۱/ ۳۰۹ — ۳۰۷.

۲۱ — رجال کشی ۳۰۲/ ط نجف، مطبعة الاداب.

۲۴ — بحار الانوار ج ۴۸/ ۲۵.

۲۲ — الغیبة، نعمانی/ ۳۲۴.



دستور دادند تا داود بن کثیر رقی، حمران، ابوبصیر و مُفَضَّل بن عمر را پیش آن حضرت حاضر کنم، پس از آنکه نامبردگان حاضر شدند، پشت سر آنان افراد دیگری هم به تدریج وارد شدند بعد از آنکه تعداد حاضرین به سی نفر رسید امام فرمود:

يَا دَاوُدُ اِكْشِفْ لِي عَنْ وَجْهِ اِسْمَاعِيلَ.

ای داود روانداز از روی اسماعیل بردار و او روانداز را از روی اسماعیل کنارزد، بعد امام پرسید:

يَا دَاوُدُ اَحَى هُوَ اَوْ مَيِّتٌ.

ای داود آیا او زنده است یا مرده؟

داود گفت او مرده است و حاضرین به دستور امام یکی پس از دیگری جسد او را دیده و اعتراف به مرگ وی نمودند، امام بار دیگر این کار را تکرار فرموده تا اینکه او را به قبرستان آوردند و موقعی که می خواستند او را در لحد بگذارند، امام افراد را واداشت تا به مرگ او شهادت دهند و آنگاه به موسی بن جعفر به عنوان امام پس از خود تأکید فرمود. ۲۵

شیخ مفید می فرماید:

وَرَوَى أَنَّ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ جَزَعَ عَلَيْهِ جَزَعًا شَدِيدًا وَحَزَنَ عَلَيْهِ حُزْنًا عَظِيمًا وَتَقَدَّمَ سَرِيرَةً بِغَيْرِ حِذَاءٍ وَلَا رِدَاءٍ وَآمَرَ بِوَضْعِ سَرِيرِهِ عَلَى الْاَرْضِ قَبْلَ ذَنْبِهِ مِرَارًا كَثِيرَةً وَكَانَ يَكْشِفُ عَنْ وَجْهِهِ وَ يَنْظُرُ اِلَيْهِ يُرِيدُ بِذَلِكَ تَحْقِيقَ اَمْرِ وِفَاتِهِ عِنْدَ الظَّالِمِينَ خِلَافَتَهُ لَهٗ مِنْ بَعْدِهِ وَاِزَالَةَ اَلْكَشْبَةِ عَنْهُمْ فِي حَيَاتِهِ ۲۶

روایت شده که ابوعبدالله (علیه السلام) در مرگ اسماعیل، بشدت گریسته و اندوه عظیمی او را فرا گرفت و بدون کفش و رداء جلو تابوت او به راه افتاده و چندین بار دستور داد تابوت او را بر زمین بگذارند و هر مرتبه صورت او را می گشود و به آن نگاه می کرد، منظورش از این کار این بود که حتمیت فوت او را برای کسانی که اسماعیل را جانشین پدرش می دانستند ثابت کرده و در حال حیات خود این شبهه را از میان بردارد.

یک نمونه از روایاتی که سردرگمی برخی از شیعیان را در این مورد نشان می دهد روایتی از هشام بن سالم است او در این روایت می گوید:

.....

۲۵ - الغيبة، نعمانی/ ۳۲۸.

۲۶ - ارشاد/ ۲۶۷.

همراه مؤمن طاق در مدینه بودیم که دیدیم عده‌ای بر در خانهٔ عبدالله بن جعفر بن محمد گرد آمده‌اند، ما مسائلی از عبدالله در رابطه با زکات پرسیدیم... ولی او جواب صحیحی به ما نداد آنگاه بیرون آمده و نمی‌دانستیم که کدامیک از فرق مُرَجَّه، قَدْرَبه، زیدیه، معتزله، خوارج... را قبول کنیم در این حال شیخی را دیدیم که او را نمی‌شناختیم فکر کردیم که جاسوسی از جاسوسان منصور است — که در مدینه به منظور شناسائی شیعیان جعفر بن محمد در میان آنها نفوذ کرده بودند — ولی برخلاف این احتمال، او ما را به خانهٔ ابوالحسن موسی بن جعفر برد... هنوز در آنجا بودیم که قُضَیل و ابوبصیر وارد شده و سؤالاتی از ایشان نموده و بر امامت وی یقین حاصل کردند آنگاه مردم از هر سو دسته دسته می‌آمدند، جز گروه عمار ساباطی و نیز عده بسیار اندکی، که عبدالله بن جعفر را قبول داشتند. ۲۷

و آنچه در روایت فوق جلب توجه می‌کند اینکه شیعیان کسانی نبودند که به هر شکل و بدون تحقیق، هرکسی را که داعیهٔ وصایت و امامت داشته باشد، بپذیرند بلکه با طرح سؤالات خاصی علم او را ارزیابی کرده و در صورتی که به امامت وی از ناحیهٔ علمی، یقین حاصل می‌نمودند او را به وصایت می‌پذیرفتند، روایت فوق این دقت و کنجکاوای را هم در مورد هشام و هم در مورد قُضَیل و ابوبصیر و همچنین تهدیدهایی را که از سوی منصور متوجه شیعیان امام صادق (ع) بود به خوبی نشان می‌دهد.

این نکته را که شیعیان، عبدالله بن جعفر را — که مشهور به عبدالله اَفْطَح بود و به همین سبب گروندگان به او را قَطَّحِیَه نامیده‌اند^{۲۸} — بوسیله طرح بعضی از مسائل حلال و حرام در رابطه با نماز و زکات و... آموخته و علمی پیش وی نیافته و از او روی برتافتند، نوبختی نیز در فرق الشیعہ^{۲۹} آورده که در این نقل و روایات دیگری اشاره بر گرایش عبدالله از نظر عقیدتی به مرجئه شده است. ۳۰

نوبختی انشعاب شیعه را به شش فرقه پس از رحلت امام صادق (ع) بدین ترتیب بر

.....

۲۷ — کافی ج ۱ / ۳۵۲ — ۳۵۱. الخرائج و الجرائح / ۲۹۷.

۲۸ — وجه تسمیه دیگری نیز برای این فرقه ذکر شده است، به فرق الشیعہ / ۷۷ مراجعه شود.

۲۹ — فرق الشیعہ / ۷۸ — ۷۷.

۳۰ — الفصول المختاره / ۲۵۳.

- * ۱ — کسانی که معتقد بر مهدویت خود امام صادق (ع) بودند.
- * ۲ — اسماعیلیه خالصه که هنوز بر زنده بودن اسماعیل اصرار می ورزیدند.
- * ۳ — آنانکه به امامت محمد فرزند اسماعیل اعتقاد داشتند. ۳۱
- * ۴ — دسته ای که به امامت محمد بن جعفر معروف به دیباج اعتقاد داشتند.
- * ۵ — کسانی که امامت عبدالله افطح — که ذکرش گذشت — را قبول داشتند.
- نویختی در مقام تعلیل این مسئله چنین می گوید: شیعیان به استناد حدیث: **الإمامة فی الأکبر من ولید الإمام** (امامت از آن بزرگترین فرزند امام قبلی است) به سراغ او رفتند اما وقتی او از عهده جواب سؤالات آنها بر نیامد او را رها کردند، او می نویسد:
- در ابتدا بسیاری از مشایخ شیعه به سراغ او رفتند، عبدالله حدود ۷۰ روز پس از وفات امام صادق (ع) بدرود حیات گفت و هیچ فرزند پسری از خود باقی نگذاشت و پیروان او ناچار همگی از اعتقاد به امامت وی برگشته و به امامت موسی بن جعفر (ع) گرویدند اگر چه عده ای از آنان در همان دوران حیات عبدالله به سوی امام موسی کاظم (ع) بازگشته بودند.
- * ۶ — کسانی که به امامت موسی بن جعفر (ع) اعتقاد داشتند.
- از میان شیعیان افرادی چون هشام بن سالم، عبدالله بن ابی یعفر^{۳۲}، عمر بن یزید بن یسار السابری، محمد بن نعمان، مؤمن طاق، عبید بن زراره، جمیل بن ذرّاج، ابان بن تغلب^{۳۳} و هشام بن حکم که از بزرگان آنان و اهل علم و نظر و از فقهاء شیعه به حساب می آمدند به امامت موسی بن جعفر (ع) اعتقاد داشتند و تنها کسانی که به امامت وی نگرویدند یکی عبدالله بن بکیر بن اعین و دیگری عمار بن موسی الساباطی بود. ۳۴
- مرحوم ظبّرسی در اعلام الوری، انشعابات پیدا شده در میان شیعیان امام صادق (ع) پس از آن حضرت را آورده و دلایل گرایش آنان را نیز ذکر کرده است. ۳۵

.....

۳۱ — شیخ مفید تعداد کسانی را که به امامت او قائل شدند بسیار اندک می داند، رک الفصول المختاره/

۲۵۲.

۳۲ و ۳۳ — گویا این دو شخص پیش از آن فوت کرده بودند.

۳۴ — فرق الشیعه / ۷۹.

۳۵ — اعلام الوری / ۲۸۸.

برخوردهای سیاسی امام کاظم (ع)

دورانی که امام کاظم (ع) در آن زندگی می کرد مصادف با اولین مرحله استبداد و ستمگری حکام عباسی بود. آنها تا چندی پس از آنکه زمام حکومت را به نام علویان در دست گرفتند با مردم و بخصوص با علویان برخورد نسبتاً ملایمی داشتند اما به محض اینکه در حکومت استقرار یافته و پایه های سلطه خود را مستحکم کردند و از طرف دیگر با بروز قیامهای پراکنده ای به طرفداری از علویان که موجب نگرانی آنان گردید، بنا را بر ستمگری گذاشته و مخالفین خود را زیر شدیدترین فشارها قرار دادند. و حتی نزدیکترین دوستان خود همچون عبدالله بن علی را بخاطر تلاشهای پنهانش برای به سقوط کشاندن عباسیان — که انتظار جانشینی سقاح را داشت — و ابومسلم خراسانی را از بین بردند. منصور عده زیادی از علویین را به شهادت رسانده و تعداد زیادی از آنان نیز در زندانهای او در گذشتند. ۳۶

این اعمال فشار از زمان امام صادق (ع) آغاز شد و تا زمان امام رضا (ع) که دوره خلافت مأمون بود به شدت هر چه تمامتر ادامه یافت، مردم در زمان مأمون اندکی احساس امنیت سیاسی نمودند و لی دیری نپائید که دستگاه خلافت بد رفتاری و اعمال فشار بر مردم را دوباره از سر گرفت، پس از آنکه امام باقر و صادق (علیهما السلام) زمینه گسترده اعتقادی را فراهم آورده بودند و انتظار می رفت که چنین حرکت فرهنگی یک جنبش سیاسی عظیمی را هدایت کند، تهدید و فشارهای حکام عباسی آغاز شد.

امام کاظم (ع) از یک طرف در برابر این فشارها قرار گرفته و از طرف دیگر با مسئولیت عظیمی که حداقل آن هدایت شیعیان و حفظ آنان بود، روبرو شده بود، او اگر هیچ تلاشی جز این نداشت که شیعیان را به درستی با یکدیگر ارتباط داده و آنها را رهبری کند، خود بزرگترین خطر برای عباسیان بشمار می آمد.

امام کاظم (ع) پس از شهادت پدرش در سال ۱۴۸ ق تا ۱۵۸ ق که منصور به هلاکت رسید و تا سال ۱۶۹ ق که مهدی فرزند او حکومت می کرد و نیز تا سال ۱۷۰ ق که هادی فرزند مهدی حکمرانی می نمود و پس از آن هم مدتی، امامت شیعیان را بر عهده

.....

۳۶ — تاریخ فخری / ۲۲۲ و ۲۲۱، ترجمه گلپایگانی.

داشت که بالاخره در سال ۱۸۳ ق به شهادت رسید.

همانگونه که گفتیم عصر امام کاظم (ع) دوران بسیار سختی برای شیعیان بود و در این دوران حرکت‌های اعتراض‌آمیز متعددی از ناحیه شیعیان و علویان نسبت به خلفای عباسی صورت گرفته است که از مهمترین آنها قیام حسین بن علی، شهید فُخ که در حکومت هادی و جنبش یحیی و ادریس فرزندان عبدالله که در زمان هارون رخ داد، می باشد کتب تاریخ و حدیث برخوردارهای متعدد خلفای عباسی با موسی بن جعفر (ع) را نقل کرده اند که عمده ترین آنها برخوردارهای هارون است در عین حال باید توجه داشت که ائمه شیعه همگی بر لزوم رعایت تقیه پافشاری کرده و می کوشیدند تا تشکل شیعه و رهبری آنها را بطور پنهانی اداره نمایند، طبعاً این وضع سبب می شد تا تاریخ نتواند از حرکات سیاسی آنها ارزشیابی دقیقی به عمل آورد، علاوه بر این، دلیل قاطع بر چنین ارزشی هدایت جریانی است که پس از آن به صورت یکی از دو حرکت اصلی در جامعه مسلمین مطرح گردید.

رهبری این حرکت و ظرافتی که طبعاً در هدایت آن بکار برده شده نمی تواند مورد بی توجهی قرار گیرد، نمونه های وارد در تاریخ و اجبار هارون در قتل امام کاظم (ع) علیرغم ظاهر فریبنده این جنایت — که نشان می دهد او از نظر سیاسی نمی خواسته چنین قتلی را بر عهده بگیرد و یا اساساً حضرتش را مقتول بداند — نشانه خطری است که او از ناحیه وجود امام — با این که اعتراف داشت چیزی علیه او به اثبات نرسیده — نسبت به خلافت خویش احساس می کرده است، ما در اینجا برخوردارهای خلفاء را با امام کاظم (ع) نقل کرده و می کوشیم تا اهمیت نقش امام را در رابطه با مسائل سیاسی نشان دهیم:

ابن شهر آشوب در کتاب خود در رابطه با برخوردار منصور با امام کاظم (علیه السلام) چنین می نویسد:

منصور از امام خواست تا در عید نوروز بجای او در مجلسی نشسته و هدایایی را که آورده می شد از طرف او بگیرد.

امام در پاسخ چنین گفت:

إِنِّي قَدْ قَتَنْتُ الْأَخْبَارَ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَلَمْ أَجِدْ لِهَذَا الْعِيدِ خَيْرًا إِنَّهُ سُنَّةٌ

يَلْفَرِسٍ وَمَحَاهَا الْإِسْلَامَ وَمَاذَ آلَهُ أَنْ نُعَيِّبَ مَا مَحَاهَا الْإِسْلَامَ.^{۳۷}

من اخباری را که از جزم رسول خدا (ص) وارد شده بررسی کردم و خبری در رابطه با این عید پیدا نکردم این عید از سنن ایرانیان است که اسلام بر آن خط بطلان کشیده است به خدا پناه می برم از اینکه چیزی را که اسلام آن را از گردونه خارج کرده من دوباره آن را زنده کنم.

منصور در پاسخ گفت این کار را «سیاسةً للجنند» و از نظر سیاست نظامی انجام می دهد و این بخاطر آن بود که بسیاری از لشکریان منصور از ایرانی ها بودند و طبعاً به مناسبت این عید، هدایای زیادی به منصور اهداء می کردند و از این راه، وجوه زیادی به اموال او — که به بخل نیز شهرت داشت — افزوده می شد پس از آن امام مجبور شد آن روز را از طرف منصور در آن مجلس نشسته و هدایای لشکریان را بگیرد، اما پاسخ امام نمایانگر حقیقتی است که توجه بدان برای ما بسیار مفید است.

بعد از آن در دوران ده ساله حکومت مهدی عباسی که امام مشغول تدریس و نقل حدیث و احیاناً تلاشهای پشت پرده خویش بود تاریخ، برخوردهائی را ثبت کرده که بعضاً جالب و قابل توجه اند:

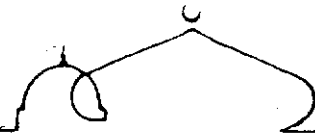
از جمله مهمترین آنها که مورّخینی امثال ابن اثیر، خطیب بغدادی، و ابن خلکان و نیز روایت شیعه نقل کرده اند، بازداشت و زندانی کردن و سپس آزاد شدن امام در بغداد است، مهدی عباسی که احتمالاً بخشش های امام او را به وحشت انداخته بود و احتمال می داد که حضرت وجوهی جمع آوری کرده و آن را برای سازمان دادن و تقویت شیعیان خود مصرف می کند، دستور بازداشت حضرت را به فرماندار خود در مدینه صادر کرد، او نیز امام را دستگیر کرده روانه بغداد کرد، مهدی او را به زندان انداخت و لکن شب هنگام علی بن ابیطالب (ع) را در خواب دید که به او می فرمود:

قَهْلٌ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقْلَعُوا أَرْحَامَكُمْ؟^{۳۸}

آیا اگر به حکومت رسیدید می خواهید در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندیتان را ببرید؟ او در همان لحظه از خواب بیدار شده و حاجب خود را که ربیع نام داشت صدا کرد و دستور داد امام کاظم (ع) را پیش او حاضر کند وقتی امام آمد او را در کنار خویش

.....
۳۷ — مناقب ج ۲ / ۳۷۹. مسند الامام الكاظم ج ۱ / ۵۲ — ۵۱.

۳۸ — سورة محمد / ۴۷.



نشاندند و گفت: امیرالمؤمنین (ع) را به خواب دیده که این آیه را بروی می خواند، و سپس از او پرسید:

أَقْتُوْمُنِي أَنْ لَا تَخْرُجَ عَلَيَّ أَوْ عَلَيَّ أَحَدٍ مِنْ وُلْدِي؟

آیا به من اطمینان می دهی که بر علیه من و یا یکی از فرزندانم قیام نکنی؟
امام فرمود:

وَاللَّهِ مَا قَعَلْتُ ذَلِكَ وَلَا هُوَ مِنْ شَأْنِي.

بخدا قسم من چنین کاری نکرده ام و این کار اصولاً در شأن من نیست.

خلیفه کوشید تا با دادن سه هزار دینار و تصدیق گفته های امام به گونه ای با او برخورد نماید که او راضی به مدینه بازگردد و بیدرنگ آن حضرت را به مدینه بازگردانید.^{۳۹}

یک بار دیگر نظیر چنین پیش آمدی برای آن حضرت در زمان هارون رخ داد که بعداً نقل خواهیم کرد.

رویدادهای غیر عادی در مورد امام کاظم (ع) معمولاً بیشتر از ائمه دیگر جز امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است، چنانکه حتی در منابع غیر شیعی نیز شواهد زیادی برای این گونه حوادث می توان پیدا کرد.

وقتی امام کاظم (ع) بر مهدی عباسی وارد شده و دید که او رد مظالم می کند، امام که او را در چنین حالی دید پرسید:

چرا آنچه را که از راه ستم از ما گرفته شده بر نمی گردانی؟ مهدی پرسید: آنچه می گوئی چیست؟ امام ماجرای فدک را برای او چنین توصیف کرد:

فدک به دلیل اینکه از جمله «مَا لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ خَيْلٌ وَلَا رَكَابٌ» است ملک خالص پیامبر (ص) بود که آن را به دخترش فاطمه (س) بخشید و پس از رحلت آن حضرت با اینکه ابوبکر طبق شهادت علی (ع) و حسنین و امّ ایمن حاضر شده بود آن را به

.....

۳۹- حیاة الامام موسی بن جعفر ج ۱/ ۴۵۴ به نقل از نور الابصار/ ۱۳۶. تاریخ بغداد ج ۱۳/ ۳۰. وفيات الاعيان ج ۵/ ۳۰۸. مناقب ج ۲/ ۲۶۴. جهاد الشيعة/ ۲۵۱ به نقل از مقاتل الطالبیین/ ۵۰۰. مسند الامام الكاظم ج ۱/ ۵۷ به نقل از كشف الغمہ ج ۲/ ۲۱۳. الکامل فی التاريخ ج ۶/ ۸۵. مرآة الجنان ج ۱/ ۳۹۴. تمنة المختصر ج ۱/ ۳۱۰. شذرات الذهب ج ۱/ ۳۰۴.

فاطمه (ع) برگرداند خلیفه دوم از این کار جلوگیری کرد، مهدی گفت حدود آن را مشخص کن تا برگردانم و امام حدود فدک را مشخص کرد، خلیفه گفت:

هَذَا كَثِيرٌ فَأَنْظُرُ فِيهِ؛^{۴۰} (این مقدار زیاد است درباره آن فکری می‌کنم)

طبیعی است که مهدی چنین کاری را انجام نمی‌داد زیرا وجود چنین امکانات مالی در دست امام کاظم (ع) می‌توانست خطرات زیادی برای حکومت وی بوجود آورد. پس از مهدی، فرزندش موسی الهادی بر سر کار آمد ولی بیش از یک سال زنده نماند، در زمان او بود که حسین بن علی شهید فتح، قیام کرده و کشته شد، وقتی سر او را برای هادی آوردند او اشعاری چند بر زبان آورده و در آن از طالبی‌ها به قطع رحم و... یاد کرد، و سپس نگرانی شدید خود را از موسی بن جعفر (ع) اظهار کرده و قسم یاد کرد که او را خواهد کشت.

وَاللّٰهُ مَا خَرَجَ حُسَيْنٌ اِلَّا عَنْ اَمْرِهِ وَلَا اتَّبَعَ اِلَّا حُجَّتَهُ لِاَنَّهُ صَاحِبُ الْوَصِيَّةِ فِي هَذَا الْبَيْتِ
فَقَتَلَنِي اللّٰهُ اِنْ اَبَيْتُ عَلَيْهِ.

به خدا قسم حسین (شهید فتح) به دستور او (امام کاظم) قیام کرده و تحت تأثیر او قرار گرفته زیرا صاحب وصیت (پرنفوذ) در این خانواده او است، خدا مرا بکشد اگر او را زنده بگذارم.

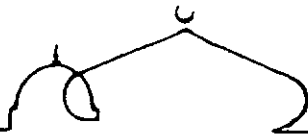
قاضی ابویوسف که در مجلس حاضر بود او را آرام کرد و گفت: نه موسی بن جعفر و نه هیچکدام از فرزندان این خانواده اعتقاد به خروج علیه خلفاء را ندارند.^{۴۱}

فعالیت پنهانی امامان شیعه چنان در استتار انجام می‌گرفت که مخالفین آنها حتی تصور آن را نمی‌کردند که آنان قصد خروج بر علیه خلفاء را داشته باشند، صرف نظر از اینکه آیا گفته هادی در رابطه با قیام حسین بن علی شهید فتح به دستور امام درست بود یا نه، دفاع قاضی ابویوسف، نشانه اهمیت پنهان کاری امام کاظم (ع) است، حتی شیعیان زیدی نیز که خود جناح تندروی محسوب می‌شدند تصور کردند که امام صادق (ع) اعتقاد به جهاد ندارد با اینکه امام صادق (ع) چنانکه قبلاً ذکر کردیم ادعای آنها را صریحاً تکذیب فرموده‌می‌گفت:

وَلٰكِنْ لَا اَدْعِيْ اِلٰى جَهْلِهِمْ (من علمم را به جهل آنان وانمی‌گذارم).

۴۰ - التهذيب ج ۴ / ۳۰۴.

۴۱ - حياة الامام موسى بن جعفر ج ۱ / ۴۷۲ به نقل از بحار الانوار ج ۱۱ / ۲۷۸، مناقب ج ۲ / ۳۷۰.



در روایت فوق آمده زمانی که امام از خطر دستگیری و شهادت خود به دست هادی عباسی آگاه شد و تهدیدات او را شنید در حق وی نفرین کرد و چندی بعد خبر مرگ او به مدینه رسید.^{۴۲}

این در حالی بود که اطرافیان آن حضرت از او خواسته بودند تا پنهان شود. اما در مورد شهید فتح و قیام او، آنچه گفتنی است اینکه قیام او را باید در ردیف همان قیامهای زیدی بشمار آورد، این قیامها گرچه اغلب از روی صداقت و خلوص نیت صورت می گرفت و بعضاً رهبران آنها اشخاصی عالم و فاضل و فداکار بودند، اما به دلایل مختلف سیاسی و علیرغم گستردگی و کثرتشان، کار اینها بی ثمر بود، حداقل در منطقه عراق آنها هرگز موفقیتی به دست نیاوردند، طبعاً برای شیعیان امامی، شرکت در این قیامها بخصوص با توجه به اختلافات عمیقی که به تدریج بین زیدیه و آنها بوجود آمد، درست نبود، زیرا رهبری زیدیها را کسانی غیر از امامان شیعه به عهده داشتند. اختلاف نظر میان زیدیها و شیعه احتمالاً از زمان خود زید آغاز شده و در جریان نفس زکیه به اوج خود رسید، چنانکه همکاری زیدیها و شیعه را بسیار مشکل ساخت، زمانی که شهید فتح قیام کرد، اکثریت علویان مدینه در آن قیام شرکت کردند، اما موسی بن جعفر (ع) نه تنها در آن شرکت نکرد بلکه شکست و شهادت حتمی او را نیز به وی گوشزد فرمود.^{۴۳} با اینکه شهید فتح گویا از ابتداء قصد شورش علیه خلیفه را داشت، شدت فشارهای وارده از طرف هادی بر علویان مدینه و سخت گیریهای حاکم مدینه — که شخصی از خاندان خلیفه دوم بود — این قیام را جلو انداخته و در ایام حج که از طرف خلیفه نیز جمعیت هائی به مکه فرستاده شده بود، بوقوع پیوست، قیام با عکس العمل نیروهای خاصی مواجه شد که جز در آن ایام نمی توانست به آسانی به نفع خلیفه وارد عمل شود، درگیری با شکست و شهادت اکثر یاران حسین بن علی و خود او پایان یافت و وقتی که سرهای آنان را نزد موسی بن عیسی آوردند، عده ای از فرزندان علی بن ابیطالب (ع) حضور داشتند که از جمله موسی بن جعفر (ع) بود و موسی بن عیسی با اشاره به سر حسین بن علی از حضرت پرسید: این سر

.....
۴۲ — رک مناقب ج ۲ / ۳۷۰ ، عیون اخبار الرضا ج ۱ / ۷۹ . دعای مفصلی که امام با رسیدن خبر تهدید از جانب خلیفه خوانده، معروف به جوشن صغیر است که در کتب ادعیه وارد شده است.

۴۳ — مقاتل الطالبیین / ۲۹۸ و ۲۹۷ .

حسین بن علی است؟ امام پاسخ داد:

نَعَمْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مَضَىٰ وَاللَّهِ مُسْلِمًا صَالِحًا قَوَّامًا أَمِيرًا بِالْمَعْرُوفِ وَنَاهِبًا عَنِ
الْمُنْكَرِ وَمَا كَانَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ مِنْهُ؟^{۴۴}

آری انالله وانا اليه راجعون بخدا او در حالی که مسلمان صالحی بود و به عبادت پروردگارش
قیام می کرد و امر به معروف و نهی از منکر می نمود، عمر خود را به پایان برد، چنانکه در خانواده خود
شخص بی نظیری بود.

موسی بن عیسی در برابر این جواب سکوت کرده و چیزی نگفت.

امام کاظم (علیه السلام) و هارون الرشید

بخش مهمی از روایات تاریخی در رابطه با حیات امام کاظم (علیه السلام)، پیرامون
سختگیریهای هارون نسبت به آن حضرت وارد شده است، این روایات را ما در سه قسمت
بیان می کنیم:

□ ۱- روایاتی که اشاره به برخورد بین امام و هارون داشته و در آن نکته و مطلب جالبی
نیز وجود دارد.

□ ۲- حوادثی که مربوط به دستگیری و زندانی شدن آن بزرگوار می شود.

□ ۳- روایات مربوط به شهادت آن حضرت.

قبل از همه، لازم به یادآوری است که هارون از سال ۱۷۰ هـ. ق، بر سرکار آمده و تا
سال ۱۹۳ هـ. ق، زمام قدرت را در دست داشت او در این مدت درگیریهای مختلفی با علویان
داشته و در موارد متعددی به ایداء و کشتار آنها اقدام کرده است که در این مختصر مجال
بیان تفصیلی آنها نیست، اخبار این قتل و کشتارها را «ابوالفرج اصفهانی» در «مقاتل
الطالبیین» و نیز برخی از آنها را «طبری» در کتاب خود آورده است، بطور کلی می توان
گفت اعمال فشارهای رشید نسبت به شیعیان قابل قیاس با دوره های پیشین نبوده و از
لحاظ گستردگی و شدت باید با دوره های نظیر دوران متوکل مقایسه شود، البته بعید نیست
که هارون در مواردی سهل گیریهایی هم نسبت به مخالفین خود بالاخص علویین از خود
نشان داده باشد، ولی متأسفانه بدلیل آنکه تاریخ دقیق برخوردهای بین امام کاظم (ع) و

.....

۴۴- مقاتل الطالبیین/ ۳۰۲.

هارون مشخص نیست، نمی توان آنها را در یک سیر تاریخی منظم بیان کرد.

قسمت اول:

برخی از این روایات دلالت دارد براینکه هارون در اوائل کار نسبت به امام چندان سختگیری نشان نمی داده ولی به مرور زمان و بنا به دلایلی بتدریج حضرت را تحت فشار بیشتر و بیشتر قرار داده است، در روایتی که عیاشی و شیخ مفید آن را نقل کرده اند آمده:

كَانَ مِمَّا قَالَ هَارُونُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (ع) حِينَ أَدْخَلَ عَلَيْهِ: مَا هَذِهِ الدَّارُ وَدَارُ مَنْ هِيَ قَالَ لِشِيعَتِنَا قَتْرَةٌ وَلِغَيْرِهِمْ فِتْنَةٌ: قَالَ فَمَا بَالُ صَاحِبِ الدَّارِ لَا يَأْخُذُهَا؟ قَالَ أَخَذْتُ مِنْهُ عَامِرَةً وَلَا يَأْخُذُهَا إِلَّا مَعْمُورَةٌ فَقَالَ أَيْنَ سَبْعَتِكَ، فَقَرَأَ أَبُو الْحَسَنِ: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيْتَةُ»^{۴۵} قَالَ لَهُ: فَتَحْنُ كُفْرًا؟ قَالَ لَا وَلَكِنْ كَمَا قَالَ اللَّهُ: «أَلَمْ تَرَأَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ»^{۴۶} فَغَضِبَ عِنْدَ ذَلِكَ وَعَلَّظَ عَلَيْهِ^{۴۷}

موقعی که موسی بن جعفر (ع) را پیش هارون آوردند قسمتی از سخنانی که به آن حضرت

گفت چنین بود:

این دنیا چیست؟ و برای چه کسانی است؟ فرمود آن برای شیعیان ما مایه آرامش خاطر و برای دیگران مایه آزمایش است گفت: پس چرا صاحب آن، آن را در اختیار خود نمی گیرد؟ جواب داد: در حالی که آباد بود از او گرفته شده و وقتی آباد شد صاحب آن، آن را در اختیار خود می گیرد گفت: شیعیان شما کجا بید؟ امام در جواب، این آیه را قرائت کرد: «کفار اهل کتاب و مشرکین از کفر خود دست بردار نبودند تا آنکه برایشان دلیلی روشن از جانب خدا آمد».

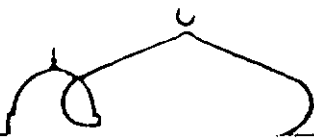
هارون گفت: پس بدین ترتیب ما کافریم؟! فرمود: ... نه، ولی همچنانید که خدا فرموده: «آیا نمی بینید کسانی را که نعمت خدا را رها کرده و کفر را پیشه خود ساختند چگونه مردم خود را به هلاکت انداختند.»

در این موقع هارون بخشم آمد و نسبت به آن حضرت با تندی رفتار کرد.

.....
۴۵ - البیتة/۱.

۴۶ - ابراهیم/۲۸.

۴۷ - رک اختصاص/۲۶۲، تفسیر عیاشی ج ۲/ ۲۳۰، بحار الانوار ج ۴۸/ ۱۳۸.



روایت دیگری که صدوق آورده حاکی از آن است که یکبار هارون کسی را دنبال موسی بن جعفر (ع) فرستاد و دستور داد فوراً حضرت را حاضر کنند، وقتی مأمور خلیفه در مدینه به حضور آن حضرت رسید و از ایشان خواست نزد خلیفه حاضر شود، امام فرمود:

لَوْلَا أَنِّي سَمِعْتُ فِي خَبْرٍ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَنَّ طَاعَةَ السُّلْطَانِ لِلتَّقِيَّةِ وَاجِبَةٌ إِذَا مَا حِثُّ.

اگر خبری از جدم نشنیده بودم که اطاعت از سلطان به جهت تقیه واجب است هرگز پیش او نمی آمدم.

و وقتی نزد رشید حاضر شد او غضب خود را پنهان کرد و به نوازش امام پرداخت و پرسید: چرا به دیدار ما نمی آئی؟ امام فرمود:

سَعَةُ مَمْلَكِيكَ وَحُبِّكَ لِلدُّنْيَا.

پهنآوری کشورت و دنیا دوستی تو مانع از آن می شود.

پس از آن رشید هدایائی به آن حضرت داد و امام در رابطه با قبول هدایا فرمود:

وَأَلَّهِ لَوْلَا أَنِّي أَرَى أَنَّ اتَّرَوَّحَ بِهَا مِنْ عَذَابِ نَبِيِّ طَالِبٍ لِيَلَّا يَنْقَطِعَ نَسْلُهُ أَبَدًا مَا قَبِلْتُهَا.^{۴۸}

بخدا قسم اگر من در فکر تزویج عذبهای آل ابی طالب نبودم که تانسل او برای همیشه قطع نشود، هرگز این هدایا را نمی پذیرفتم.

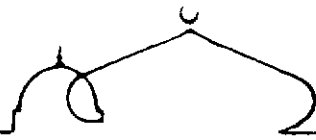
قسمت دوم:

در مورد زندانی شدن امام، اخبار متعدد و مختلفی نقل شده است، آنچه از مجموع این روایات استفاده می شود این است که امام کاظم (ع) دوبار بدست هارون به زندان افتاده است که مرتبه دوم آن از سال ۱۷۹ ق، تا ۱۸۳ ق، یعنی مدت چهار سال بطول انجامیده و به شهادت آن حضرت منجر شده است، اما مرتبه اول آن، اگرچه روایات تاریخی حاکی از آن است ولی به مدت آن کوچکترین اشاره ای نشده است و دلیل اینکه امام دو مرتبه بدست هارون زندانی شده است، غیر از اشارات مورخین^{۴۹} نقلهائی است حاکی از آزادی امام از زندان اول هارون که آن را بسیاری از روایات اخبار، نقل کرده اند.

.....

۴۸ — عیون الاخبار الرضا، ج ۱ / ۷۶.

۴۹ — رک عیون الاخبار الرضا، ج ۱ / ۹۳.



مسعودی می نویسد: عبدالله بن مالک خُزاعی، مسئول خانه رشید و رئیس شرطه او می گوید:

فرستاده هارون در وقتی که هیچگاه در چنان اوقاتی پیش من نمی آمد، وارد شده و حتی مجال پوشیدن لباس به من نداده و با آن حال مرا پیش هارون برد، وقتی وارد شدم سلام کرده و نشستم، سکوت همه جازا فرا گرفته بود، حیرت عجیبی به من دست داده و هر آن بر نگرانی من می افزود، در این هنگام هارون از من پرسید عبدالله می دانی چرا تو را احضار کرده ام؟ گفتم نه بخدا گفتم: یک حبشی را در خواب دیدم که حربه ای بدست گرفته و به من می گفت: اگر همین لحظه موسی بن جعفر را آزاد نکنی با این حربه سرت را از تن جدا می کنم، اکنون برو و او را فوراً آزاد کرده و سی هزار درهم به وی بده و به او بگو که اگر می خواهد همین جا بماند و هر نیازی که داشته باشد برآورده می کنیم و اگر می خواهید به مدینه باز گردد، وسائل حرکت او را آماده کن، با نا باوری سه بار پرسیدم: دستور می دهید موسی بن جعفر را آزاد کنم؟ هر مرتبه سخن خود را تکرار و بر آن تأکید ورزید، از پیش هارون بیرون آمده و وارد زندان شدم، وقتی موسی بن جعفر مرا دید و وحشت زده در برابر من بیجا خواست، او خیال می کرد که من مأمور شکنجه و اذیت او هستم، گفتم آرام باشید من دستور دارم شما را همین لحظه آزاد کرده و سی هزار درهم در اختیارتان بگذارم، موسی بن جعفر پس از شنیدن حرفهای من چنین گفت: اکنون جدم رسول خدا را در خواب دیدم که می فرمود: *يَا مُوسَى حَبِشَتَ مَقْلُومًا* (تو از راه ستم زندانی شده ای) این دعا را بخوان که همین امشب از زندان خلاص خواهی شد و سپس آن دعا را خواند:۵

نقل این روایت در کتب تاریخی دیگر، نشانه شهرت آن در میان مورخین است، گرچه در این نقلها تفاوتی در اسامی افراد و... وجود دارد.
موحوم صدوق این روایت را با تفصیل بیشتری نقل کرده است. ۵۱

۵۰- مروج الذهب ج ۳/ ۳۵۶. ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب ج ۱/ ۳۰۴. وفيات الاعیان ج ۵/ ۳۰۱

- ۳۰۹.

۵۱- عیون اخبار الرضا ج ۱/ ۲۷۳. امالی صدوق/ ۲۲۶ و رک مهج الدعوات، ابن طاووس/ ۲۴۵.

مسندالامام الکاظم ج ۱/ ۹۲.

این حادثه نظیر آن است که در زمان مهدی عباسی رخ داد و نقل آن توسط مصادر اهل سنت، نشانه قبول آن حتی برای مورخین اهل سنت نیز هست، زیرا همانگونه که در جای دیگر اشارت رفت، مردم بغداد اصولاً از این خاطرات درباره امام کاظم (ع) زیاد داشته و مدفن آن حضرت حتی برای آنان نیز مزار بوده و به عنوان باب الحوائج پیش آنان شهرت دارد.

در هر حال این خبر حاکی از آن است که هارون در کنار خشونتی که نسبت به علویان داشته، نسبت به موسی بن جعفر نیز حساسیت فراوانی داشته است و تنها بکار بردن تقیه از طرف امام و یا خوابهای تهدیدآمیز— از آن نمونه که قبلاً گذشت— توانست امام را از شر هارون در امان بدارد، اما بالاخره تهدیدی که او از ناحیه امام برای حکومت خویش احساس می کرد و کینه و حسدی که نسبت به آن حضرت داشت و همچنین موقعیتی که امام در میان شیعیان به عنوان امام و رهبر آنها داشت و حسادت عده ای از علویان نسبت به شخصیت او و افتراء و سخن چینی آنان در رابطه با آن حضرت پیش هارون الرشید، او را به شدت عمل علیه امام برانگیخت در اینجا نمونه ای از حوادثی را که منجر به زندانی شدن امام شد می آوریم:

تأکید خاص پیامبر بر اینکه حسنین (علیهما السلام) باید فرزندان خاص آن حضرت تلقی شوند، موجب شد تا در میان مسلمین، شکوه و عظمت خاصی برای اهل بیت بوجود آید، امری که خود رسول خدا (ص) نیز طالب آن بوده و از این طریق می خواست موقعیت والائی برای آنها در جامعه مسلمین تهیه و تثبیت نماید، روایات زیادی از جمله حدیث ثقلین و حدیث سفینه در این زمینه از حضرت رسول (ص) در منابع مسلمین از شیعه و سنی بطرق فراوانی محفوظ مانده است.

اینکه حسنین (ع) فرزندان رسول خدا (ص) تلقی شوند می توانست علت توجه شایان مسلمین نسبت به آنها و انگیزه درک بهتر آنها شود، به همین دلیل بود که مخالفان و دشمنان اهل بیت همواره در صدد انکار این اصل برآمده و در طول تاریخ— با وجود آنکه اکثریت جامعه مسلمین از تستن و تشیع آنها را به عنوان فرزندان رسول خدا (ص) پذیرفته بودند— حکام کوشیده اند تا در برابر آن موضعگیری کنند، معاویه از اینکه آنها به عنوان فرزندان رسول خدا شناخته شوند به سختی خشمگین بود و اصرار داشت که مردم آنان را



فرزند علی (ع) بدانند^{۵۲}، عمرو بن عاص نیز از این مسئله نفرت داشت^{۵۳}، حجاج نسبت به این مسئله حساسیت عجیبی از خود نشان می داد، بطوری که وقتی به او خبر دادند یحیی بن یعمر، حسن و حسین را فرزندان رسول الله می داند او را از خراسان فراخوانده و زیر فشار گذاشت تا دلیلی از قرآن برای ادعای خود بیاورد، او نیز آیه^{۸۵} از سوره انعام را که به صراحت حضرت عیسی^۱ را از فرزندان ابراهیم (ع) معرفی می کند برای او خوانده و چنین استدلال کرد:

در صورتی که قرآن عیسی^۱ را که جز از طریق مادر به ابراهیم پیوندی نداشته، فرزند آن حضرت می داند، چگونه حسنین نمی توانند فرزندان رسول خدا شمرده شوند^{۵۴}.
استاد جعفر مرتضی، شواهد بیشتری برای این مطلب در کتاب گرانقدر خود حیات سیاسی امام حسن (ع) ذکر کرده است.^{۵۵}

این مسئله در زمان هارون و در برخوردهای او با اهل بیت پیامبر (ص) بویژه امام کاظم (ع) نیز مطرح بود و حداقل در یک برخورد، تکیه امام بر این مطلب، یکی از علل زندانی شدن آن حضرت می توانست به حساب آید، در نقلی آمده: هارون الرشید از امام کاظم (ع) سؤال کرد چگونه شما می گوئید ما از ذریه رسول خدا هستیم در حالی که پیامبر فرزند ذکور نداشته و شما فرزندان دختر او هستید؟
آن حضرت دو دلیل برای او ذکر کرد:

۱- آیه ۸۵ از سوره انعام که عیسی^۱ را فرزند حضرت ابراهیم می شمارد.

۲- آیه مباهله که در جریان آن، حسنین مصداق خارجی «وإبناءنا» بودند.^{۵۶}

این مسئله برای عباسیان شکننده تر بود زیرا آنها خود را بنی اعمام رسول خدا دانسته و برای اثبات احق بودن خود به خلافت آن حضرت، از قاعده وراثت استفاده می کردند، بنا به استدلال آنها، عباس عموی پیامبر (ص) پس از آن حضرت زنده بود و با

.....

۵۲- کشف الغمه ج ۲/ ۱۷۶.

۵۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲۰/ ۳۳۴.

۵۴- وفیات الاعیان ج ۶/ ۱۷۴. تفسیر ابن کثیر ج ۲/ ۱۵۵. درالمثنوی ج ۳/ ۲۸. نورالابصار/ ۲۲ - ۲۱.

۵۵- حیاة السیاسیة للامام الحسن/ ۳۵ - ۳۴.

۵۶- نور الابصار/ ۱۴۹ - ۱۴۸. عیون اخبار الرضا ج ۱/ ۸۵ - ۸۴. الصواعق المحرقة/ ۲۰۳. ینایع المودة/

۴۳۵. مسند الامام کاظم ج ۱/ ۵۰.

وجود او، حقی برای فرزندان عموهای دیگر او باقی نمی ماند، چنانکه مروان بن ابی حفصه، شعر خود را بر مبنای همین استدلال سروده است:

أَسَى يَكُونُ وَلَا يَكُونُ وَلَمْ يَكُنْ لِبَنِي الْبَنَاتِ وَرَأْتَهُ الْأَعْمَامِ

چگونه می شود و امکان ندارد و تا حالا اتفاق نیافتاده است که با وجود عموی کسی، فرزندان^{۵۷} دختری وی از او ارث ببرند! و در ردّ این شعر ابیاتی منسوب به امام کاظم (ع) نقل شده است.

البته شیعه برای اثبات امامت، هرگز به وراثت توجهی نداشته و تنها بر نصوص وارده از رسول خدا در این رابطه و نصوص وارده از امام سابق در رابطه با تعیین امام بعدی،

استناد جسته است، این بنی عباس بودند که برای انحصار امر خلافت در خانواده خود، بر وراثت تکیه داشتند و به همین سبب می کوشیدند حسنین و فرزندان آنها را نه به عنوان

فرزندان رسول خدا بلکه به عنوان فرزندان علی (ع) معرفی نمایند تا بدین وسیله علاوه بر نفی وراثت آنها، اهمیت و احترام فوق العاده آنان را نیز به عنوان ابناء رسول الله در جامعه

در معرض تردید قرار دهند، به یقین می توان گفت: نفوذ معنوی علویان در جوامع اهل سنت آن روز ایران، یمن، شام و... بیشتر بدلیل تصریحات پیامبر بر عظمت اهل بیت خود و

مطرح کردن حسنین (ع) به عنوان «أَبْنَاءُ نَا» بوده است، بنا به نقل ابن اثیر، هارون الرشید در رمضان سال ۱۷۹ هـ. ق بقصد عمره به مکه می رفت که در سر راه خود به مدینه آمده و

وارد روضه رسول خدا (ص) شد و برای جلب توجه مردم به منظور اینکه رابطه نسبی خویش با رسول خدا را به رخ آنها بکشد پس از زیارت مرقد مطهر به پیامبر این چنین سلام داد:

اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا نَبِيَّ نِعَمٍ (سلام بر تو ای رسول خدا ای پسر عمو) در این هنگام موسی بن جعفر (ع) که در آن مجلس حاضر بود پیش آمده و خطاب به رسول خدا (ص) گفت:

اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَبَتِي (سلام بر تو ای پدر) به شنیدن این سخن رنگ از رخسار هارون پریده و خطاب به امام کاظم (ع) گفت:

هَذَا الْفَخْرُ يَا اَبَا الْحَسَنِ جَدًّا (جداً مایه افتخار است یا ابوالحسن) و سپس دستور توقیف آن حضرت را صادر کرد.^{۵۸}

یافعی نیز این نقل را بطور مختصر آورده است.^{۵۹}

۵۷- الاحتجاج ج ۲ / ۱۶۷.

۵۸- ابن اثیر ج ۶ / ۱۶۴ درک احتجاج ج ۲ / ۱۶۵. روضة الواعظین / ۱۸۴. الصواعق المحرقة / ۲۰۴.

۵۹- مرآة الجنان ج ۱ / ۳۹۵.

هارون سپس روبه یحیی بن جعفر کرده و چنین گفت:

أشهدُ أنه أبوهُ حقاً. ۶۰

قبول دارم که رسول خدا حقاً پدر او است.

این گفتار به منزله اعتراف بر عدم صحت خلافت خانواده خود بود که بر اساس وراثت بی ریزی شده بود و اعتراف به اینکه علویین از نسل فاطمه، فرزند ان رسول خدا (ص) هستند.

زندانی شدن امام پس از آن نشان می داد که این یک حرکت سیاسی علیه هارون تلقی شده است، این قبیل برخوردارهای امام کاظم (ع) خطراتی را برای هارون در برداشت.

قسمت سوم :

توقیف و زندانی شدن امام دلایل دیگری نیز داشت از جمله اینکه شیعیان موظف بودند مطالب مربوط به امام و رهبری را که به آنها گفته می شود، مخفی نگاه داشته و اسرار رهبری را افشاء نکنند، ولی گاهی اتفاق می افتاد که مطالبی پیرامون امامت موسی بن جعفر (ع) و مفترض الطاعه بودن آن حضرت را افشاء می کردند و اینکار اسباب دردسر برای امام و خود آنها فراهم می آورد، این مسئله در زمان امام صادق (ع) نیز که منصور حساسیت خاصی از خود نشان می داد مطرح بود. همانطوری که قبلاً گفتیم با بکار بردن تقیه این تصور برای عباسیان بوجود آمده بود که شیعیان و امام آنها حتی اگر داعیه امامت هم در سر داشته باشند، قصد خروج بر خلیفه ندارند و لذا در مقام اندرز به علویانی که با رهبران زیدی هم رأی بودند می گفتند مثل بنی اعمام خود یعنی موسی بن جعفر باشید تا سالم بمانید! ۶۱

در حقیقت ائمه شیعه با وجود اعتقاد به انحصار امامت و رهبری در خود و اثبات بطلان نظام حاکم، قیام بر نظام حاکم را مجاز نمی دانستند زیرا ثمری در آن نمی دیدند، این وضعیتی بود که شیعیان در آن قرار داشتند، اما گاهی به سبب افشای همین اعتقاد که امام کاظم (ع) را مفترض الطاعه می دانند، گرفتاری برای آن حضرت فراهم می آوردند بنا

.....

۶۰ - کامل الزیارات / ۱۸. کافی ج ۴ / ۵۵۳.

۶۱ - مقاتل الطالبيين / ۳۰۳.

بر این به جرأت می توان یکی از دلایل زندانی شدن امام کاظم را همین نوع اعتقادات دانست، زیرا این عقاید برای بنی العباس خطرات فراوانی در برداشت. در کتب روایی ما بابی تحت عنوان «باب تحریم اذاعة الحق مع الخوف به»^{۶۲} گشوده شده که حاوی احادیث فراوانی در این رابطه می باشد که از ائمه هدی بویژه امام صادق (ع) روایت شده است.

در رجال کتبی روایت نسبتاً طولانی از یونس بن عبدالرحمن نقل شده که می تواند مثال جالبی برای بحث مورد نظر باشد او می نویسد:

یحیی بن خالد برمکی ابتدا نظر مساعدی نسبت به هشام داشت اما وقتی هارون به جهت شنیدن برخی از کلمات هشام بن حکم به او علاقمند شد، یحیی کوشید تا هارون را علیه او تحریک کند از جمله روزی در این رابطه به هارون گفت:

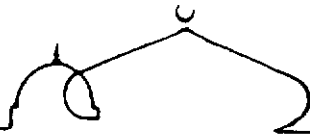
هُوَ يَزْعُمُ أَنَّ لَكَ فِي أَرْضِهِ إِمَامًا غَيْرَكَ مَفْرُوضِ الطَّاعَةِ... وَيَزْعُمُ أَنَّهُ لَوْ أَمَرَهُ بِالْخُرُوجِ لَخَرَجَ وَإِنَّمَا نَرَى أَنَّهُ مِمَّنْ يُرَى الْإِلْبَادَ بِالْأَرْضِ.

او فکر می کند که خداوند امام دیگری جز تو در روی زمین دارد که طاعتش واجب است... و اگر به او امر به قیام کند اطاعت می کند، و افزود: ما البته او را از کسانی می دانستیم که قائل به خروج نیست.

پس از آن هارون از یحیی خواست تا مجلسی از متکلمین برپا سازد و هارون در پشت پرده بنشیند تا آنان در بحث آزاد باشند، مجلس برپا شد و بحث شروع شده و بزودی به بن بست رسید، یحیی گفت: آیا هشام بن حکم را به عنوان حکم قبول دارید؟ گفتند او مریض است و گرنه قبولش دارند، یحیی در پی هشام فرستاد، ابتداء بخاطر پرهیزی که از یحیی داشت نمی خواست بیاید و لذا گفت با خدا عهد کردم پس از بهبودی به کوفه رفته و بطور کلی از بحث دوری گزیده و به عبادت خدا پردازم و بالأخره بدنبال اصرار یحیی در مجلس حضور یافته و پس از اطلاع از مسئله مورد اختلاف، بعضی را تأیید و برخی دیگر را محکوم کرد و در پایان بحث یحیی از هشام خواست تا پیرامون فساد این مطلب که انتخاب امام حق مردم است اظهار نظر کند، هشام با اکراه در این باره سخن گفت، یحیی از

.....

۶۲ - مستدرک الوسائل ج ۱۲ / ۲۸۹.



سلیمان بن جریر که کمی پیش از آن هشام قول او را رد کرده بود خواست که در این باره از هشام نظرخواهی کند بپردازد و او سؤال خود را در رابطه با امیرالمؤمنین شروع کرده و گفت: آیا او را مُفْتَرَضُ الطاعه می دانند؟ هشام گفت: آری گفت: اگر او دستور خروج دهد خروج می کنی؟ گفت او چنین دستوری به من نمی دهد... سخن که به اینجا رسید هشام گفت: اگر تو می خواهی بگویم، اگر او دستور دهد خروج می کنم، آری چنین است، هارون که در پس پرده نشسته بود از این سخن برآشفته و... و دنبال امام کاظم (ع) فرستاده او را به زندان انداخت، یونس بن عبدالرحمان پس از ذکر این خبر می افزاید:

فَكَانَ هَذَا سَبَبَ حَبْسِهِ مِنْ غَيْرِهِ مِنَ الْأَشْيَابِ.

این هم سببی برای زندانی شدن آن حضرت در کنار اسباب دیگر بود.

و پس از آن هشام به کوفه رفته و در خانه ابن اشرف دارفانی را وداع گفت.^{۶۳}

در روایت دیگری آمده: هشام از طرف امام امر به سکوت شده بود ولی دیری نپائید که سکوت را شکست و عبدالرحمان بن حجاج یکی از یاران امام در این رابطه او را مورد توبیخ قرار داده و گفت: چرا سکوت خود را شکستی... و سپس از قول امام به او گفت: آیا شرکت در خون مسلمانی، تو را خوشحال می کند؟ هشام گفت: نه، عبدالرحمان گفت پس چرا چنین می کنی اگر ساکت شدی که هیچ و گرنه سر امام را به تیغ جلاد خواهی سپرد و در پایان روایت آمده:

فَمَا سَكَتَ حَتَّى كَانَ مِنْ أَمْرِ مَا كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ.^{۶۴}

هشام سکوت رامتعات نکرد تا آنچه نباید بشود اتفاق افتاد.

روایت فوق به آنچه پیش از این گفتیم دلالت آشکاری دارد و روایت دیگری نیز در همین زمینه نقل شده که احتمالاً همین روایت باشد، در این روایت اضافه شده: هارون از پشت پرده بحث را زیر نظر گرفته بود و حاضرین تصمیم گرفته بودند که جز در رابطه با مسئله امامت با وی سخن نگویند هارون که در پس پرده عقیده صریح هشام را می شنود برآشفته و می گوید:

مِثْلُ هَذَا حَتَّى وَيَبْقَى لِي مُلْكِي سَاعَةً وَاحِدَةً؟ فَوَاللَّهِ لَيْسَانَ هَذَا أَبْلَغَ فِي قُلُوبِ النَّاسِ مِنْ مِائَةِ أَلْفِ سَيْفٍ.

.....

در صورتی که امثال چنین مردی زنده باشند آیا حکومت من برای یک ساعت هم باقی می ماند؟ بخدا که کاربرد زبان او از صد هزار شمشر بیشتر است.

هشام احساس خطر کرده و متواری شد و هارون چون او را نیافت برادران و یاران او را توقیف کرده و به زندان انداخت اما پس از چندی که خبر فوت هشام به او رسید آنها را آزاد ساخت. ۶۵

همینطور صدوق در جای دیگری از جمله علی به شهادت رسیدن امام کاظم (ع) را این می داند که هارون شنید:

مِنْ قَوْلِ الْأَشِيعَةِ بِإِمَامِيهِ وَ اخْتِلَافِهِمْ فِي السِّرِّ إِلَيْهِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ خَشْيَةً عَلَى نَفْسِهِ وَ مُلْكِهِ. ۶۶

از جمله علل شهادت آن حضرت، اطلاع هارون از اعتقاد شیعه به امامت آن حضرت و رفت و آمدشان شبانه روز و بطور پنهانی پیش او بود، زیرا از آن حضرت برخورد و کشورش می ترسید.

سعایت برخی از نزدیکان امام را نیز باید کنار کینه شخصی یحیی بن خالد برمکی نسبت به آن حضرت، از جمله علل گرفتاری آن حضرت ذکر کرد.

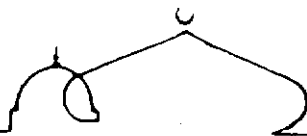
شیخ مفید و ابوالفرج اصفهانی در این رابطه روایت مسندی نقل کرده اند که ذیلاً خلاصه آن را می آوریم:

یحیی بن خالد برمکی از اینکه هارون فرزند خود را به منظور تربیت به جعفر بن محمد بن اشعث که اعتقاد به امامت کاظم (ع) داشت، سپرده بود ناراحت بود به همین سبب نزد هارون از او بدگویی می کرد (ظاهراً به منظور گرفتن انتقام از او بود که به فکر توطئه چینی بر علیه امام کاظم (ع) افتاد) لذا در صدد پیدا کردن شخصی از خانواده امامت که عامل مناسبی برای دسیسه چینی های او باشد بر می آید و پس از پرس و جو علی بن اسماعیل بن جعفر الصادق را که مردی فقیر بود پیدا می کند و با کمک مالی به او، او را برای حضور در مجلس هارون، تشویق می کند تا بوسیله او نقشه های خود را علیه امام کاظم (ع) عملی سازد، زمانی که علی بن اسماعیل با حضور در مجلس هارون موافقت می کند، امام تلاش می کند تا با کمک مالی وادای دین، او را از اینکار منصرف کند اما

.....

۶۵ - اکمال الدین / ۳۶۲. بحار الانوار ج ۴۸ / ۲۰۴ - ۱۹۷. مسند الامام الکاظم ج ۱ / ۳۹۹.

۶۶ - عیون اخبار الرضا ج ۱ / ۱۰۰.



او نزد هارون می رود و در حضور او بر علیه امام سخن می گوید.^{۶۷}
این مطلب به عنوان دلیل دیگری برای زندانی شدن امام (ع) نقل شده است.
شیخ صدوق این روایت را به صورت دقیقتر و کاملتر آورده و پس از یادآوری
ارتباط پنهانی جعفر بن محمد بن اشعث با امام کاظم (ع) می نویسد:
پس از سعایت یحیی درباره جعفر، هارون او را خواست و به او گفت شنیده ام تو
خمس مال خود و حتی پولهای را که اخیراً به تو داده ام برای موسی بن جعفر فرستاده ای،
جعفر با آوردن پولها پیش هارون، توطئه خیر چینان را نقش بر آب کرده و هارون را از خود
مطمئن می سازد پس از آن بود که یحیی بن خالد به فکر علی بن اسماعیل افتاد.^{۶۸}
در حقیقت آخرین باری که امام به زندان افتاد به همین دلیل بود. شیخ مفید پس
از نقل روایت فوق می افزاید: در همان سال (سال ۱۷۹) هارون الرشید به حج آمده و در
مدینه دستور توقیف امام را صادر کرد.

قبل از آنکه اشاره به دستگیری امام کنیم لازم به یادآوری است که در برخی از
منابع بجای علی بن اسماعیل بن جعفر الصادق (ع)، محمد بن اسماعیل ذکر شده است.
ابونصر بخاری می نویسد: محمد بن اسماعیل همراه عمویش موسی کاظم (ع)
بود او در نامه ای که به هارون نوشته بود چنین آورد:

مَا عَلِمْتُ أَنَّ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَتَيْنِ يُجْبَى إِلَيْهِمَا الْخَرَاجُ.

تاکنون نشینده بودم که در روی زمین دو خلیفه ممکن است باشد که اموال عمومی برای آن دو
برده می شود.

منظور او از این سخن سعایت از امام کاظم (ع) بود که بلافاصله پس از آن، امام
دستگیر و زندانی شد و همین زندان تا شهادت آن حضرت به طول انجامید.^{۶۹}
این نقل را ابن شهر آشوب نیز آورده است.^{۷۰}

این دو روایت که یکی درباره علی بن اسماعیل و دیگری درباره محمد بن

.....

۶۷ - ابوشاد/ ۲۷۹. مسند الامام الكاظم ج ۱/ ۱۱۵. مناقب ج ۱/ ۳۷۱.

۶۸ - عيون اخبار الرضا ج ۱/ ۶۹.

۶۹ - سرائس العلویه/ ۳۵. مسند الامام الكاظم ج ۱/ ۱۲۷. نقل از بخاری.

۷۰ - مناقب ج ۲/ ۳۸۵.

اسماعیل وارده شده است، از جهات مختلف شباهتهائی با هم دارند و وجود این شباهتها این فکر را در ذهن انسان تقویت می کند که اصل آن دویکی است.

معروف است هارون یک سال به حج می رفت و سال دیگر به جنگ، از این رو او در سال ۱۷۹ ق که نوبت حج بود به مدینه وارد شده و در میان کسانی از اشراف مدینه که به استقبال او آمده بودند، امام کاظم (ع) نیز حضور داشت اما هارون که از فعالیت های پنهانی او اطلاع داشت وقتی در کنار ضریح رسول خدا (ص) قرار گرفت در حالی که همه مستقبلین از جمله امام کاظم (ع) حضور داشتند با اشاره به قبر پیغمبر چنین گفت:

يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَعْتَدُ إِلَيْكَ مِنْ شَيْءٍ أُرِيدُ أَنْ أَفَعَلَهُ أُرِيدُ أَنْ أَحْبِسَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ تَشْتِيَتْ بَيْنَ أُمَّتِكَ وَسَفَكَ دِمَائِهَا.^{۷۱}

یا رسول الله من از آنچه می خواهم انجام دهم عذر می خواهم، می خواهم موسی بن جعفر را دستگیر کرده و به زندان بیاورم زیرا او می خواهد میان امت تو اختلاف انداخته و خون آنها را بریزد. این ظاهر سازی از هارون بدان جهت بود که مردم موسی بن جعفر (ع) را فرزند رسول خدا می دانستند و این عذرخواهی از رسول خدا در همین راستا صورت می گرفت، در عین حال در برابر مردم که دلیل چنین اقدامی به صورت سؤال برایشان مطرح بود، تفرقه افکنی در میان امت بهانه ای قانع کننده به نظر می رسید. نقل فوق نشان می دهد که امام کاظم در مدینه شخص مورد توجه مردم بوده است و به همین جهت هارون با آن همه عظمت و قدرت سیاسی مجبور است دست به چنین توجیهاتی بزند تا اقدامش از طرف مردم زیر سؤال نرود. و آنگاه در همان مسجد دستور توقیف حضرت را صادر می کند^{۷۲} و دو کاروان آماده کرده، یکی را به سمت کوفه و دیگری را به سمت بصره می فرستد و امام را همراه یکی از این دو کاروان روانه می سازد این کار به این دلیل انجام می گیرد تا مردم ندانند امام در کجا زندانی می شود^{۷۳}.

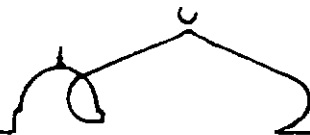
ابوالفرج اصفهانی پس از نقل مطالب فوق می نویسد: رشید امام کاظم (ع) را نزد

.....

۷۱- ارشاد/ ۲۸۰.

۷۲- ارشاد و رک روضة الواعظین/ ۱۸۷.

۷۳- مرحوم صدوق می نویسد: فردای آن روز در حالی که در جایگاه رسول خدا بود در حال نماز او را دستگیر کردند. عیون اخبار الرضا ج ۱/ ۷۳.



حاکم بصره، عیسی بن جعفر بن منصور فرستاد و امام چندی در زندان او بسر برد اما عیسی بالأخره از اینکار خسته شده و به هارون نوشت تا او را تحویل شخص دیگری بدهد، در غیر این صورت او را آزاد خواهد کرد زیرا در تمام این مدت کوشیده تا حجتی علیه او پیدا کند ولی نیافته است.

جالب اینجا است که عیسی به نامه چنین ادامه می دهد:

حَتَّىٰ إِنِّي لَأَسْمَعُ عَلَيْهِ إِذَا دَعَا لَعَلَّهُ يَدْعُو عَلَيَّ أَوْ عَلَيْكَ فَمَا أَسْمَعُهُ يَدْعُو إِلَّا لِنَفْسِهِ يَسْأَلُ
اللَّهَ الرَّحْمَةَ وَالْمَغْفِرَةَ ٧٤

حتی من موقعی که او مشغول دعا است گوش می دهم تا ببینم آیا برای من یا تو نفرین می کند ولی چیزی جز دعا برای خودش نمی شنوم او همواره از خدا برای خود طلب رحمت و مغفرت می نماید. این نهایت زهد و پارسائی امام و در عین حال شدت تقیه و پنهانکاری حضرت را نشان می دهد.

بالأخره امام را تحویل فضل بن ربیع دادند که مدتی طولانی نزد او زندانی بود و گویا از او خواستند آن حضرت را به قتل برساند اما او از این کار سرباز زد. پس از آن، حضرت را تحویل فضل بن یحیی دادند و مدتی نیز در زندان او بسر برد. مطابق نقل مورخین او احترام امام را رعایت می نمود چنانکه گزارش این کار به هارون رسید و به او خبر دادند که امام کاظم (ع) در آنجا در رفاه کامل بسر برده و از آزادی کافی برخوردار است در این هنگام رشید در رقه ٧٥ بود. بمحض دریافت گزارش، از دست فضل چنان عصبانی شد که در مجلس بطور علنی دستور داد تا او را لعن و نفرین نمایند زیرا برخلاف عصبان کرده است و بخاطر همین عمل صدضریه شلاق نیز بر او زده شد پس از آن امام کاظم (ع) را تحویل زندانبان دیگری بنام سندی بن شاهک دادند. ٧٦

شهادت امام کاظم (علیه السلام)

یحیی بن خالد که از این پیش آمد نگران شده بود نزد هارون رفته و با عذرخواهی

.....

٧٤- مقاتل الطالبیین / ٣٣٥. الاثمة الاثنی عشر، ابن طولون / ٩١. جهاد الشیعه / ٣٠٢.

٧٥- شهری است در قسمت شرقی فرات.

٧٦- مقاتل الطالبیین / ٣٣٦.

از آنچه فضل بوجود آورده بود، خود خواسته هارون را که به شهادت رساندن امام بود، بدست سندی بن شاهک انجام داد^{۷۷} و اینکه یحیی بن خالد عامل به شهادت رساندن امام بود در روایات چندی به آن تصریح شده است از جمله طبق نقل ابوالفرج و دیگران او به صورت ظاهر برای کار دیگری ولی در واقع برای به شهادت رساندن آن حضرت به بغداد رفته بود. و خود این اقدام حاکی از آن است که او نمی خواسته بطور آشکار مسئولیت چنین کاری را برعهده بگیرد، یادآوری می شود که عناد او را در جریان هشام بن حکم با امام کاظم (ع) دیدیم بنا بر این آنچه در بعضی از روایات آمده مبنی بر اینکه او در باطن به امام علاقه داشته در حالیکه هارون از آن اطلاع نداشت، صحیح به نظر نمی رسد.

در روایتی از امام رضا (ع) آمده است که به حضرت عرض شد: آیا یحیی بن خالد پدرتان را مسموم کرد؟ امام این گفته را تأیید فرمود^{۷۸}. این مطلب در روایات دیگری نیز مورد تأیید قرار گرفته است^{۷۹}.

در مورد شهادت امام کاظم (ع) برحسب گواهی اغلب مورخین تردیدی وجود ندارد اما از آنجا که شهادت امام مخفیانه صورت گرفته و حکام بنی عباس فریبکارانه به مردم اعلام نموده اند که آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته، برخی از مورخین تحت تأثیر قرار گرفته و در کتابهای خود مرگ آن حضرت را مرگ طبیعی گزارش داده اند اگرچه بعضیها نقل شهادت را نیز با عبارت «قیل» آورده اند.^{۸۰}

در رابطه با کیفیت شهادت امام سه روایت مختلف نقل شده است:

۱- شهادت آن حضرت بوسیله مسموم کردن امام صورت گرفته که در روایتی از امام رضا (ع) نقل کردیم و نیز روایات دیگری که یحیی بن خالد را به قتل آن حضرت متهم می کنند این معنی را تأیید کرده است.

۲- آن حضرت را در فرشی پیچانده و چنان فشار داده اند که منجر به مرگ امام شده است.^{۸۱}

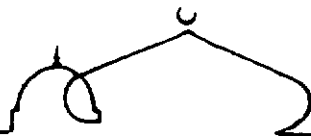
۷۷- همان/ ۳۳۵.

۷۸- رجال کشی/ ۵۰۳.

۷۹- دلائل الامامه/ ۱۴۷.

۸۰- رک ابن خلکان ج ۵/ ۳۱۰. عمدة الطالب/ ۱۹۶.

۸۱- مقاتل الطالبیین/ ۳۳۶.



۳- روایت شاذی است که مستوفی آن را چنین نقل کرده: شیعه گویند به فرمان هارون الرشید سرب گذاخته در حلق او ریختند.^{۸۲}

البته روایتی که بیش از همه شهرت دارد مسموم ساختن امام است پس از شهادت امام، جسد مبارک آن حضرت را به دو دلیل در معرض دید خواص اهل بغداد و عموم مردم قرار دادند:

۱- بنا به نوشته اربلی، سندی بن شاهک، فقه‌ا و وجوه اهل بغداد را که میثم بن عدی نیز در میان آنها دیده می‌شد بر سر جسد مبارک امام آورد تا ببینند زخم و جراحت و یا آثار خفگی در آن وجود نداشته و آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته است.

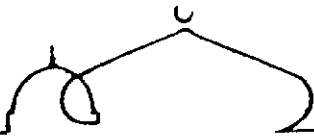
۲- از آنجا که برخی از شیعیان معتقد به مهدویت آن حضرت بودند و یا احتمال داشت اعتقاد به مهدویت او پیدا کنند از این رو جسد امام را روی پل بغداد بر زمین نهادند و یحیی بن خالد دستور داد تا فریاد بزنند: این موسی بن جعفر است که رافضه معتقدند او نمرده است و مردم آمده و او را در حالی که از دنیا رفته بود نگاه کردند و پس از آن جنازه را در «باب التین» بغداد در مقبره قریشی‌ها دفن کردند.^{۸۳} تاریخ شهادت امام بنا به نقل شیخ صدوق ۲۵ رجب ۱۸۳ هـ. ق می‌باشد و شیخ مفید ۲۴ رجب را نقل کرده و مستوفی آن را در روز جمعه ۱۴ صفر می‌داند.

جنبه‌های دیگر مبارزه و برخورد امام کاظم (ع) با دستگاه خلافت

غیر از آنچه تا بحال مطرح گردید می‌توان به نمونه‌های دیگری از مبارزه امام و برخورد او با دستگاه حاکم عباسی اشاره کرد از جمله آنها نوعی مبارزه منفی است مبارزه‌ای که گرچه بصورت پیاده کردن نقشه‌های براندازی مطرح نمی‌شود ولی بر عدم مشروعیت نظام مهر تأکید زده و می‌کوشد تا اعتماد مردم را نسبت به آن سست کند، اصل در نوع مبارزه، عدم همکاری است امری که خودبخود بر پایه عدم مشروعیت استوار است شیوع و رسوخ چنین نگرشی نسبت به یک حکومت در میان مردم خطر عمده‌ای برای آن

۸۲- تاریخ‌گزیده / ۲۰۴.

۸۳- کشف الغمه ج ۲ / ۲۳۴.



بشمار می رود زیرا وقتی اعتقاد مردم نسبت به مشروعیت یک نظام از میان برود هرآن ممکن است به منظور براندازی آن بپا خاسته و یا از چنان اقداماتی حمایت کنند.

نمونه تاریخی که می توان برای این مطلب ذکر کرد روایتی است که درباره صفوان بن مهران جمال آمده است او وقتی خدمت امام کاظم مشرف شد آن حضرت به او فرمودند:

يَا صَفْوَانُ كُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ حَسَنٌ جَمِيلٌ مَا خَلَّاسِيئاً وَاحِدًا.

همه کارهای تو نیکو و زیبا است جز یک کار، او پرسید آن چیست یا بن رسول الله؟ امام فرمود:

إِكْرَاءُكَ جِمَالَكَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ يَعْنِي هَارُونَ.

شترهایت را به هارون کرایه می دهی.

صفوان گفت شترهایش را برای لهور و صید و امثال آن کرایه نمی دهد بلکه تنها برای مسافرت مکه این کار را انجام می دهد و حتی خودش هم مباشرت در آن نمی کند بلکه دیگران را برای آن اجیر می کند.

امام فرمود: يَا صَفْوَانُ اتَّقِعْ كِرَاءُكَ عَلَيْهِمْ؟

آیا بنظر تو کرایه دادن شترانت به آنها صحیح است؟ صفوان گفت: آری، امام فرمود:

أَتُحِبُّ بَقَائَهُمْ حَتَّى يَخْرُجَ كِرَاءُكَ؟

آیا دوست داری آنها تا انقضاء مدت کرایه و پس دادن شترانت زنده بمانند؟ صفوان گفت:

آری، امام فرمود: فَمَنْ أَحَبَّ بَقَائَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَمَنْ كَانَتْ مِنْهُمْ كَانَتْ وَرْدَ الْتَّارِ.

هرکس بخواهد آنها را زنده بمانند درصاف آنان قرار می گیرد و هرکس که از آنها باشد داخل

جهنم می شود.

پس از آن صفوان تمامی شتران خود را فروخت و وقتی هارون در این رابطه از او پرسید جواب داد: دیگر پیر شده ام و غلامانم چنانکه باید به این کار نمی رسند.

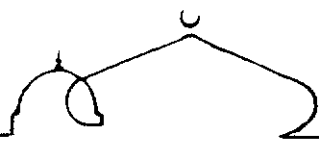
هارون گفت: می دانم به اشاره چه کسی شترانت را فروخته ای موسی بن جعفر تو را به این کار واداشته، او گفت مرا باموسی بن جعفر چکار، هارون گفت:

دَع عَنْكَ هَذَا فَوَاللَّهِ لَوْلَا حُسْنُ صُخْبَتِكَ لَفَتْنَاكَ. ۸۴

این حرفها را کنار بگذار بخدا اگر بخاطر صداقت تو نبود تو را می کشتم.

هر اقدامی از سوی امام کاظم (ع) که طبعاً حاوی حکم عامی برای تمامی

.....



شیعیان — به جز کسانی که به دستور خود وی با دستگاه خلافت در ارتباط بودند — بود در راستای همان مبارزه منفی قابل طرح است.

جنبه دیگر برخورد امام کاظم (ع) با خلافت عباسی حرکتی بود که امام در رابطه با حفظ علی بن یقظین در دربار عباسی صورت داده و می‌کوشید از طریق او شیعیان خود را از گرفتاری و در بدری نجات دهد. علی بن یقظین از آن جمله اصحاب امام کاظم (ع) بود که در دستگاه خلافت عباسی دارای نفوذی بودند او در عهد مهدی و هارون نفوذ فراوانی داشت و از آن به نفع شیعیان بهره‌گیری می‌کرد.

وقتی او از امام خواست اجازه دهد تا خدمت در دستگاه خلافت را ترک گوید امام از دادن چنین اجازه‌ای خودداری کرده و فرمود:

لَا تَقْعَلَنَّ فَإِنَّ لَنَا بِكَ أَنْسًا وَلَا خَوَانِكَ بِكَ عِزًّا وَعَسَى أَنْ يَخْبِرَ اللَّهُ بِكَ كَثْرًا وَيَكْبِرَ بِكَ نَائِرَةَ الْمُخَالِفِينَ عَنْ أَوْلِيَاءِهِ يَا عَلِيُّ كَفَّارَةَ أَعْمَالِكُمْ إِلَّا خُسَانًا إِلَىٰ إِخْوَانِكُمْ ^{۸۵}

این کار را نکن که ما به تو در آنجا انس گرفته ایم و تو مایه عزت برادرانت (شیعه) هستی و شاید خدا بوسیله توشکستی از دوستانش را جبران نموده و توطئه‌های مخالفین را درباره آنها بشکند یا علی کفار گناهان شما همانا نیکی به برادرانتان است.

در روایت دیگری آمده که امام در جواب او چنین فرمود:

لَأَنَّكَ الْمَخْرُجُ مِنْ عَمَلِهِمْ وَأَتَىٰ اللَّهُ ^{۸۶}

تو را چاره‌ای جز ادامه کازت نیست، از خدا بترس.

و در نقل دیگری آمده که وقتی امام به عراق آمد علی بن یقظین به او گفت: متأسف است که او را در چنین وضعی می‌بیند امام به او فرمود:

يَا عَلِيُّ إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَىٰ أَوْلِيَاءَ مَعَ أَوْلِيَاءِ الظُّلْمَةِ يَدْفَعُ بِهِمْ عَنْ أَوْلِيَاءِهِ وَأَنْتَ مِنْهُمْ يَا عَلِيُّ. ^{۸۷}

یا علی خدا را دوستانی در صفوف دوستان ستمکاران هست که بوسیله آنها از دوستانش دفع شرمی‌کند و توازا آنها هستی.

و در روایت دیگری:

إِنَّ لِلَّهِ مَعَ كُلِّ طَائِفَةٍ وَزِيراً مِنْ أَوْلِيَاءِهِ يَدْفَعُ بِهِ عَنْهُمْ. ^{۸۸}

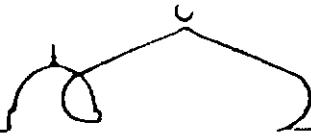
.....

۸۷ — رجال کشی ص ۴۳۳.

۸۵ — بحار الانوار ج ۴۸ ص ۱۳۶.

۸۸ — رجال کشی ص ۴۳۵.

۸۶ — قرب الاسناد ص ۱۲۶.



خدا را در کنار هر طغیانگری یارانی هست که بوسیله آنها بلاها را از دوستانش دفع می‌کند. تا کید امام بر صحت و حتی لزوم کار علی بن یقطین و نیز جملات فوق مخصوصاً جمله اخیر نشان می‌دهد که آن حضرت از وی در رابطه با دفاع از شیعیانش بهره‌گیری می‌کرده است. درباره علی بن یقطین خیرچینی‌های فراوانی شد که با استفاده از تقیه و راهنمائیهای امام کاظم از مهلکه نجات یافت. ^{۸۹} ابن یقطین همچنین در حل پاره‌ای از مشکلات مذهبی که حکومت با آن درگیر می‌شد می‌کوشید تا از نظرات امام کاظم (ع) بهره‌گیری کند. ^{۹۰}

مبارزه با علمای خودفروخته و فاسدی که خود را در خدمت دربار عباسی قرار داده بودند نمونه دیگری از مبارزات امام کاظم (ع) است که در کلمات آن حضرت دیده می‌شود وجود این افراد در دستگاه خلافت، مشروعیت آن را از نظر عوام تضمین می‌کرد و لذا یک نوع مانع در برابر سقوط آن به حساب می‌آمد به همین جهت چنین افرادی در دستگاه خلافت از محبوبیت فراوانی نیز برخوردار بودند.

در روایتی از آن حضرت آمده که رسول خدا (ص) فرمود:

الْفَقَهَاءُ أَمْنَاءُ أَلرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا ^{۹۱}

فقهاء تا هنگامی که خود را به دنیا فروخته اند امنای پیامبرانند.

سؤال شد چگونه در دنیا داخل می‌شوند؟ فرمود:

إِتْبَاعُ أَلسُّلْطَانِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَآخَذَرُوهُمْ عَلَي أَدْيَانِكُمْ.

یعنی پیروی از حاکم نمایند وقتی که چنین کردند از آنها برای حفظ دینتان دوری جوئید. نمونه‌های چنین علمائی کسانی بودند که هارون هنگام شهادت امام در رابطه با طبیعی قلمداد کردن رحلت آن حضرت بهره‌گیری کرد و از وجهه آنها برای تحقیق مردم استفاده کرد.

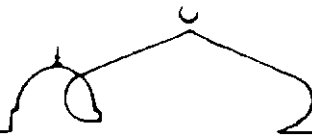
مباحث کلامی و مشکلات فکری و سیاسی

از جمله مذاهب اسلامی که در اواخر قرن اول هجری پیدا شد و پس از آن هم سهم عمده‌ای در درگیریهای فکری جامعه اسلامی برعهده گرفت، مذهب اعتزال بود،

.....
۸۹ - ارشاد ص ۲۷۵ - ۲۷۴ - الخرائج و الجرائح ص ۲۹۷.

۹۰ - تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۱۸۵.

۹۱ - بحار الانوار ج ۲ ص ۳۶.



اصل اساسی این مذهب توجیه مسائل دین در سایه عقل بود، «واصل بن عطاء» و «عمرو بن عبید» از جمله مهمترین رهبران آن بودند. توجیه مسائل دینی در پرتو عقل چیزی نبود که برای شیعیان قابل قبول نباشد اما نکته مهم این بود که سپردن مقوله های دینی بدست عقل، بطوری که در توجیه و تحلیل عقلی این مقوله ها راه افراط سپرده شود، کاری نبود که نتایج مطلوبی به بار آورد از نمونه های آن انواع و اقسام عقائدی است که بوسیله این عقل گرایان در رابطه با توحید مطرح شده است، گاهی صفات متضاد بر خدا نسبت داده و گاه برخی از صفاتی را که به تصریح قرآن، خدا متصف به آنها است از او سلب کرده اند.

توجیحات عقلی آنها خطری برای جذب برخی از شیعیان بود، گرچه افرادی چون هشام بن حکم خود به تنهایی از عهده آنان برمی آمدند لذا ائمه شیعه در عین عنایت به عقل، حد مشخصی برای کاربرد آن در مسائل دینی تعیین کرده بودند مسائلی از دین که تأمل در آنها منجر به خطبهای بزرگی می شد، بخصوص در رابطه با صفات باری تعالی که ممکن بود مسئله به کفر و انکار و تعطیل نیز منجر شود در زمان امام موسی بن جعفر (ع) اینگونه تأویلات فراوان بود لذا آن حضرت در رابطه با صفات خدا و اباحتی نظیر آن، رهنمودهای بسیار مهم و ارزنده ای دارند از آن جمله وقتی درباره صفات خدا از وی سؤال کردند فرمود:

لَا تَجَاوَزُوا عَمَّا فِي الْقُرْآنِ. ۹۲

از آنچه در قرآن است پا فراتر نگذارید.

و در تعبیر دیگری فرمود:

لَا تَتَجَاوَزْ فِي التَّوْحِيدِ مَا ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ فَتُهْلِكَ. ۹۳

در رابطه با توحید از آنچه خدای تبارک و تعالی در کتاب خود ذکر کرده پا فراتر نگذار که

هلاک می شوی.

و در روایت دیگری آمده:

إِنَّ اللَّهَ أَعْلَىٰ وَأَجَلُّ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُبْلَغَ كُنْهَ صِفَتِهِ فَصِفُوهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ
وَكُفُّوا عَمَّا سِوَىٰ ذَلِكَ. ۹۴

۹۲ - المحاسن ص ۲۳۹. کافی ج ۱ ص ۱۰۲.

۹۳ - توحید ص ۷۶.

۹۴ - کافی ج ۱ ص ۱۰۵.

خداوند بالاتر و بزرگتر از آن است که کسی بتواند به حقیقت صفت او برسد پس او را همانگونه که خودش توصیف فرموده بشناسید و از غیر آن دست بردارید.

و زمانی که خود می خواست صفات خدا را بشمارد تنها از مضامین قرآن بهره می گرفت و پافراتر نمی نهاد.^{۹۵} و در مقابل اهل حدیث که از مشبهه بوده و با تشبث به ظواهر آیات و روایات می کوشیدند برای خدا صفات انسانی و مادی بتراشند، نیز ایستاده و خدا را از هر نوع تشبیه و صفت مادی مبرا می ساخت.^{۹۶}

وقتی به او گفته شد عده ای را عقیده بر آن است که خدا به سماء الدنیا (آسمان دنیا) نزول می کند فرمود:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْزِلُ وَلَا يَخْتِاجُ إِلَىٰ أَنْ يَنْزَلَ إِنَّمَا مَنظَرُهُ فِي الْقُرْبِ وَالْبُعْدِ سَوَاءٌ^{۹۷}

خدا تنزل نمی کند و احتیاجی بدان ندارد زیرا دور و نزدیک بطور مساوی در منظر و معرض دید او است.

کلمات دقیق و بسیار گرانبهائی پیرامون صفات خدا از موسی بن جعفر (ع) رسیده است.^{۹۸}

نمونه های دیگر روایاتی است در رابطه با مسائل اسلامی که از آن حضرت نقل شده است و هدف این روایات معمولاً توضیح مواضع اعتقادی شیعه در برابر معتزله از یکطرف و اهل حدیث از طرف دیگر می باشد که یکی راه افراط و دیگری راه تفریط می پیمایند.

در بحث جبر و اختیار استدلالهای محکم و زیبایی از موسی بن جعفر (ع) نقل شده است. او در مقابل ابوحنیفه امام اعظم اهل سنت به این استدلالها پرداخته و او را به زانو درآورد.



.....
۹۵ - توحید ص ۷۶.

۹۶ - توحید ص ۷۵، ۹۷، ۹۹.

۹۷ - کافی ج ۱ ص ۱۲۵. احتجاج ج ۲ ص ۱۵۶.

۹۸ - توحید ص ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۳.